بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 16 آبان 1395.

آن روایت ابی عبیده که در جلسه قبل عرض کردم که عمار ساباطی در سندش باید زائد باشد، یک مقداری بعضی قرائن مکملش را هم عرض کنم. ما در جلسه قبل عرض کردیم که عمار ساباطی هیچ روایتی از ابی عبیده ندارد. این است که هشام بن سالم که همه جا از ابی عبیده مستقیم هست کسی بخواهد واسطه شود که هیچ روایتی از ابی عبیده ندارد خیلی بعید است. اشکال فقط این نیست که کسی که مستقیم نقل می کند واسطه بخورد. واسطه اش هم کسی باشد که هیچ جای دیگر روایت نداشته باشد. و الا گاهی اوقات بعضی افراد هستند هم مستقیم نقل می کنند هم با واسطه نقل می کنند. اشکال یک مقداری صرفا واسطه واقع شدن کسی بین شخص و شیخش نیست. واسطه شدن کسی که هیچ جا از شخص دیگر روایت نمی کند این است. این نکته ای بود که

سؤال:... خیلی از ابی عبیده هست

پاسخ: مهم نیست. استدلال ما این نیست. استدلال ما این است که بین هشام بن سالم و ابی عبیده کسی واسطه شود که هیچ جای دیگر روایت نکند. حالا روایت هر مقدار داشته باشد یا خیر خیلی مهم نیست در این استدلال.

یک مکملی عرض می کنم آن این است که عمار ساباطی، من مراجعه کردم تمام روایت هایش تقریبا از معصومین است. جلّ روایت هایش عن ابی عبد الله است. سه چهار تا روایت هم از امام کاظم علیه السلام دارد. اما روایت هایی که از غیر معصوم دارد، دو سه تا است. که حالا این دو سه تا را عرض می کنم. یکی یک روایت مرددی از غیر معصوم دارد که در علل است. علل جلد 2 صفحه 423 حدیث 1 این است.

عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَوْ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع

مصدق بن صدقه مردد است که عمار بن موسی مستقیم نقل کرده است یا به توسط سلیمان بن خالد نقل کرده است. من نگاه کردم دیدم این عمار ساباطی، یک جای دیگری یک تعبیری دارد شاید علت این تردید تا حدودی روشن شود. یک جای دیگر دارد

عن عمار ساباطی، قال قال سلیمان بن خالد لأبی عبد الله علیه السالم و أنا جالس

این روایت در رجال کشی صفحه 361 حدیث 667. عمار ساباطی می گوید که سلیمان بن خالد سؤالی می کرد و من آنجا نشسته بودم. و در بعضی نقل های دیگر هم هست که عمار ساباطی و سلیمان بن خالد یک نوع رفاقتی داشتند و با هم دیگر مأنوس بودند. احتمالا مورد دیگری که مأنوسیتش را می رساند، حدیث بعدی این است. در همان رجال کشی، عمار ساباطی می گوید که

کان سلیمان بن خالد خرج مع زید بن أبی حین خرج فقال له رجلٌ و نحن وقوفٌ فی ناحیه و زیدٌ واقفٌ فی ناحیه ما تقول فی زیدٍ هو خیرٌ عن جعفر. قال سلیمان قلت و الله لیومٌ من جعفر خیرٌ من زید ایام الدنیا

خب که پیدا است که عمار ساباطی با سلیمان بن خالد یک نوع رفاقت و امثال اینها دارد. احتمالا مثلا یک تعبیری بوده است که این تعبیر مبهم بوده است نمی دانسته است که این تعبیر مستقیم بوده است یا غیر مستقیم. تعبیر مثلا این بوده است که سأل سلیمان بن خالد ابا عبد الله علیه السلام، عمار ساباطی یک همچین تعبیری کرده بوده است. خب نمی دانسته اند که این سأل سلیمان بن خالد، یعنی من هم در مجلس بودم یا اینکه نه من از او شنیدم که سلیمان بن خالد. علی أی تقدیر یک موردی که واسطه خورده است بین عمار بن موسی و ابی عبد الله علیه السلام این یک مورد است که آن هم تردیدی است. یک مورد دیگری فقط پیدا کردم که آن مورد هم شبیه همین سند ما است و گیر دارد. آن مورد این است، در تهذیب جلد 7 صفحه 315، حدیث 1304 که دوازدهم باب است. روایت

الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى السَّابَاطِيِّ

که این مقدارش دقیقا عین سند ما است. از این به بعدش

عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ سُوقَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع هَلْ لِلرَّضَاعِ حَدٌّ يُؤْخَذُ بِهِ

این روایت، از چند جهت گیر دارد. حسن بن محبوب از زیاد بن سوقه اینجا سه نفر واسطه بینشان واقع شده است. هشام بن سالم، عمار بن موسی الساباطی عن جمیل بن دراج. در حالی که حسن بن محبوب در همه جا از زیاد بن سوقه با یک واسطه نقل می کند. آن واسطه اش هم بعضی مواقع خود این هشام بن سالم است. بعضی مواقع جمیل بن صالح است. و بعضی مواقعش هم علی بن رئاب است. این سه نفر با یک واسطه اینجا سه واسطه واقع شده است. نکته جالب بحث این است که یک سری مواردی که حسن بن محبوب از هشام بن سالم از زیاد بن سوقه نقل می کند مستقیم، و در آن عمار بن موسی الساباطی نیست، یک روایتی است که این روایت دقیقا قبل از همین روایت در اختصاص وارد شده است. در اختصاص یک روایتی که دقیقا قبل از این روایت واقع شده است که از جهت مضمونی هم، در مضمونش همین بحث عمد و خطا و اینها واقع شده است. من این روایت را بخوانم

الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن زیاد بن سوقه عن الحکم بن عتیبه، قال قلت لأبی جعفر علیه السلام

اصل روایت در مورد این است که، در مورد دیات است که بعضی از افراد در دهانشان سی و دو تا دندان دارند بعضی ها بیست و هشت تا دارند و خلاصه دیه ای که تقسیم می شود به 32 تا تقسیم شود یا به 28 تا که امام علیه السلام پاسخ داده اند. ادامه اش هم این است

قَالَ الْحَكَمُ فَسَأَلْتُهُ مَا تَقُولُ فِي الْعَمْدِ وَ الْخَطَإِ- فِي الْقَتْلِ وَ الْجِرَاحَاتِ- قَالَ فَقَالَ لَيْسَ الْخَطَأُ مِثْلَ الْعَمْدِ- الْعَمْدُ فِي الْقَتْلِ وَ الْجِرَاحَاتُ فِيهِ الْقِصَاصُ- وَ الْخَطَأُ فِي الْقَتْلِ وَ الْجِرَاحَاتُ فِيهِ الدِّيَاتُ- قَالَ ثُمَّ قَالَ يَا حَكَمُ- إِذَا كَانَ الْخَطَأُ مِنَ الْقَتْلِ وَ الْجِرَاحَاتِ-

تا حکم خطا و چیزها را مطرح کرده است. روایت بعدی اش هم در مورد اینکه در مورد انگشتان زائده دست و انگشتان زیاد و کم دست، دیه اش چه شکلی است. همه اش در همین موضوع نحوه دیه و نحوه امثال اینها است. روایت بعدی همین روایت مورد بحث ما است.

هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ أَعْمَى فَقَأَ عَيْنَ رَجُلٍ صَحِيحٍ مُتَعَمِّداً

ببینید دقیقا همین مشکلی که ما داریم، یک جای دیگری که عمار ساباطی از غیر معصوم واقع شده است، همین روایت قبلی اش به همین سند است. این تصادفی نیست. اینها نشانگر این است که یک مشکل واحدی بوده است. یک منشأ واحد داشته است. مثلا همان که عرض کردم یک ضمیری در کتاب حسن بن محبوب بوده است، دو تا ضمیر پشت سر هم بوده است، اینها را درست نتوانسته اند برگردانند و امثال اینها و بعضی ها مثلا به عمار ساباطی برگردانده اند در حالی که به هشام بن سالم می خورده است و امثال اینها باید همچین چیزی باشد یعنی اینکه دقیقا درست همین جاهایی که این گیر وجود دارد، روایت قبلی اش هم مشابهش گیر پیدا شده باشد، اینها نشانگر این است که علی القاعده یک منشأ واحد دارد. آن روایت هم باید عمار بن موسی ساباطی در آن زائد باشد. البته آن هشام بن سالم، عن جمیل بن صالح هم باید و جمیل بن صالح باشد. حسن بن محبوب عن هشام بن سالم و جمیل بن صالح عن زیاد بن ثوقه. چون حسن بن محبوب به توسط هشام بن سالم و به توسط جمیل بن صالح روایت می کند و حالا اگر یک خلط دیگری رخ نداده باشد، این باید به این شکل باشد. علی أی تقدیر ببینید، بحث من این است که عمار ساباطی که هیچ جا ثابت نیست از غیر معصوم روایت کردنش. هیچ جا. اینجا از غیر معصوم از کسی نقل کند که هیچ جا هم روایت از آن ندارد. آن هم بین یک کسی و استادش واقع شود. خب اینها دیگر آدم مطمئن می شود که این غلط است و اشتباهی رخ داده است. این است که در اینکه عمار ساباطی در این روایت زائد هست تردیدی نیست. بنابراین آن گیری که بعضی از آقایان در این روایت داشتند که این روایت موثقه است آن هم برطرف می شود. این روایت هم صحیحه می شود بنابراین مشکلی در مورد این روایت نیست. البته حالا یک نکته ای هم ضمیمه کنم. یک روایت دیگری عمار ساباطی از غیر معصوم دارد ولی آن این است که روایتی که از کسی دیگر شنیده است آمده است و به امام عرضه کرده است. آن هم در واقع روایت از معصوم است به یک معنا. در امالی طوسی هست،

الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى السَّابَاطِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِنَّ أَبَا أُمَيَّةَ يُوسُفَ بْنَ ثَابِتٍ حَدَّثَ عَنْكَ أَنَّكَ قُلْتَ: لَا يَضُرُّ مَعَ الْإِيمَانِ عَمَلٌ، وَ لَا يَنْفَعُ مَعَ الْكُفْرِ عَمَلٌ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِنَّهُ لَمْ يَسْأَلْنِي أَبُو أُمَيَّةَ عَنْ تَفْسِيرِهَا،

امام علیه السلام توضیح می دهند که این روایت معنایش چیست. آن یک موردی هم که از غیر معصوم شنیده بوده است، آن هم رفته است و به امام عرضه کرده بوده است که مراد این روایت چیست و امثال اینها. ببینید عمار ساباطی که هیچ روایتی از غیر معصوم ندارد، اینجا بخواهد از غیر معصوم روایت کرده باشد آن هم با این کیفیت، واسطه واقع شده باشد بین یک نفر و استادش، خب تقریبا آدم مطمئن است که این مطلب صحیح نیست و باید اضافه ای رخ داده باشد. که عرض کردم نکته اضافه اش هم کاملا نکته طبیعی است اضافه واقع شدن در اینجا. یا مثلا ارجاع ضمیر اشتباهی بوده است. تداعی معانی، چیزی از همین جور چیزهایی که در جلسه قبل توضیحش را دادم. خب این وجه هم تمام.

آخرین وجهی که در این روایت هست، کلامی که در کلام مرحوم سید وارد شده است و آقای خوئی هم اشاره کرده اند. آن این است که اگر قرار باشد که عمد الصبی و خطأه واحدٌ عموم داشته باشد، لازمه اش تخصیص اکثر هست و بنابراین به جهت اینکه تخصیص اکثر پیش نیاید ما می فهمیم که اینجا عمومیت ندارد. خب مرحوم سید موارد زیادی را ذکر کرده بودند که بحث تخصیص اکثر پیش نیاید. اسلام صبی عبادات صبی، طهارات، صوم، صلوه، احیاء موات، حیازت مباحات. سبق الی المباحات، لغته، این مثال هایی که زده بودند یک مثال دیگری هم هست که تکلّم عمدی و مبطلات عمدیه در نماز نباید باعث بطلانش شود. که این در کلام مرحوم آقای خوئی هست این مثال و در کلمات آقا ضیاء در حاشیه شرح تبصره شان هم هست و امثال اینها. البته آقا ضیاء یک مطلبی را مطرح می کند در شرح تبصره، ایشان می گوید که ممکن است علت اینکه زیادات عمدیه در صبی مبطل است، آن این است که ظاهر ادله ای که گفته است که صبی نماز بخواند این است که آن نمازی که بزرگتر ها می خوانند عین همان نماز را کوچک ها بخوانند. کأنه اطلاق مقامی دلیل اقتضا می کند که وقتی به بچه گفتند که نمازت مشروع است یعنی به همان شکلی که برای بزرگتر ها مشروع است برای شما هم مشروع است. بنابراین آن چیزی که برای بزرگتر ها هم مبطل است برای بچه هم باید مبطل باشد. من خیلی نفهمیدم مرحوم اقا ضیاء این بیان را که آورده است برای چه این بیان را آورده است. می خواهد اشکال تخصیص اکثر را جواب دهد، چون این جواب نیست آ« کاشف از این است که در مورد صبی هم مبطلات عمدیه، مبطل هست بنابر این داخل در عمد الصبی و خطأه نیست. حالا دلیل بر اینکه مبطلات عمدیه در حق صبی مبطل هست، دلیلش چیست اجماع است یا این روایت هست یا دلیل دیگر هست، آن خیلی در آن استدلال دخالت ندارد. علی ای تقدیر استدلال این است که کأنه مسلم هست که مبطلات نماز در حق صبی هم مبطل است. همچنانی که تکلم عمدی نماز بزرگ را باطل می کند، نماز بچه را هم باطل می کند. بنابراین اگر قرار باشد که آن اطلاق داشته باشد، این باید از تحتش خارج شده باشد. به هر حال باید خارج شده باشد دیگر. حالا دلیل مثبتش هر چه می خواهد باشد. عبارت مرحوم آقا ضیاء ابهام داشت من نفهمیدم این را می خواهند مکمل استدلال قرار دهند، پاسخ استدلال قرار دهند، عبارت را ببینید، ببینید از آن چطوری استفاده می شود.

اینجا آقای حائری استاد ما در فقه العقود وارد این بحث شده اند که آیا این نقض هایی که ذکر شده است مسلم هست یا نیست. می خواهند بگویند که خیلی از این نقض ها مسلم نیست و می شود که اینها را پذیرفت و امثال اینها. من خیلی نمی خواهم وارد آن بحث شوم. نیاز به یک بحث تتبعی دارد ولی به نظرم خیلی هایش انقدر روشن یست که مرحوم سید جزو مسلمات قرار داده است. مثلا اینکه عبادات صبی، صحیح است یک بحث قدیمی بوده است که عبادات صبی شرعی است یا تمرینی. این اختلاف قدیمی در مورد این بحث بوده است. در همه کتاب های فقهی در مورد این است که هل عبادات الصبی شرعیه أم تمرینیه. امثال اینها. این است که ایشان این را به صورت مسلم گرفته است که عبادتش شرعی است و امثال اینها. دلیل اینکه حتما این عباداتش صحیح است چیست؟ یا مثلا حالا آن آقایانی که صبی را مسلوب العباره می دانند، معلوم نیست که حیازت مباحات و احیاء موات و امثال اینهایش را هم بپذیرند. به هر حال آن نیاز به یک بحث تتبعی دارد فکر نمی کنم خیلی بشود این نقض ها را مسلم گرفت. ولی من حالا خیلی وارد این بحث نمی شوم. عرض من این است که با پذیرش اینکه این مطالب همین جور هست که ایشان فرمودند، مسلم است که اسلام صبی صحیح است. عباداتش صحیح است. نمی دانم تمام این مواردی که ایشان فرمودند صحیح است، این مقدار نقض ها در صورتی هست که ما عمد و خطا را طبق مبنای معروف که به مبنای فعلی که از قصد صادر شده است و فعلی که از قصد صادر نشده است تفسیر کنیم. ولی اگر آن کلامی که نقل کردیم از مرحوم آقا سید عبد الحسین لاری که عمد و خطا، مقسمش، عمل گناه ذاتی است. عمل محذور است. آن چیزی که ذاتا حرام است گاهی اوقات این عمدا انجام می شود عمد به کار می رود. گاهی اوقات خطأ انجام می شود که خطا اطلاق می شود. عمد و خطا در غیر عمل معذور ذاتی اطلاق نمی شود. اگر این را بگوییم خب طبیعتا هیچ یک از اینها نقض نیست. عمومیت استفاده نمی شود. ما استفاده نمی کنیم که تمام اعمال صبی باطل است. قصدش کلا قصد است ولی اختصاص به باب دیات هم استفاده نمی شود. ما عرض کردم آن کلام مرحوم آقا سید عبد الحسین لاری، نتیجه اش این می شود که معنای این روایت این می شود که اگر عمل صبی، احکامی به عنوان گناه بر عمل صبی بار شده باشد، این گناه ها نسبت به صبی دیگر گناه نیست. بنابراین لزوم قضاء اگر به عنوان گناه باشد، نمی دانم کفاره اگر باشد، تمام اینها را با این روایت می توانیم نفی کنیم. اختصاص به باب دیات پیدا نمی کند. خب اگر این مطلب را این شکلی مشی کنیم، یک حالت بینابین پیدا می کند. البته در بحث معاملات صبی نمی شود به این روایت تمسک کرد. ولی روایت هم اختصاص به باب دیات پیدا نمی کند. یک عمومیت بینابینی پیدا می کند. حالا من یک سری روایات را یادداشت کردم، عرض می کردم روایت هایی که، من قبل از اینکه کلام آقا سید عبد الحسین را ببینم یک بار خودم مراجعه کرده بودم موارد عمد و خطا را. این مطلبی که ایشان فرموده بودند به ذهنم رسیده بود. ولی چون کسی نگفته بود خیلی روی آن چیز نبودم که مطرح کنم و اینها.

سؤال:

پاسخ: آنها هم که همین بحث چیز هست، تمام اینها مال محذورات است. آنها هم همین است. حالا من بعضی از چیزهایی را که یادداشت کردم در یک دعایی است که اللهم انی اسئلک در ضمن چیزهایی که از خدا می خواهد، و المخرج من کل کبیرهٍ أتی بها منّی عمدٌ یا عطا بهی عمدٌ أو ظلَّ بها منی خطأٌ. به اصطلاح عمد باعث شده است که من را به طرف آن ها خوانده است. ظلّ بها منی خطأٌ، که در مورد کل کبیرهٍ. یا در مقنعه یک دعای دیگری است، فاغفر ها لی و ذنوبی کلها قدیمها و حدیثها سرّها و علانیتها خطأها و عمدها. آن اولی کافی جلد ص صفحه 592 حدیث 32. مقنعه 429. یک تعبیری در جعفریات هست که

فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ غَفَرَ اللَّهُ ذَنْبَكَ كَبِيرَةً وَ صَغِيرَةً خَطَاهُ وَ عَمْدَهُ جَدِيدَهُ وَ حَدِيثَهُ

غلط است. این باید مثلا قدیمه و حدیثه باشد یا قدیمه و جدیده باشد. جدیده و حدیثه غلط است. در جعفریات جدیده و حدیثه است. در نوادر راوندی قدیمه و جدیده است. این نوادر راوندی این را بگویم که این نوادر راوندی بنا بر تحقیق یک نسخه ای از جعفریات است. خودش یک چیز مستقی نیست. یک نسخه ای از جعفریات هست که یک مقداری از جعفریات کامل تر است.

سؤال: قابل اعتماد هست؟

پاسخ: حالا بحث قابل اعتماد بودن و غیر قابل اعتماد بودنش را فعلا چیز ندارم. می خواهم استعمالات را بگویم. و آن را بحث این نحوه استدلال را نسبت به اینها عرض کردم. اینها استدلالاتی است که تا حدود یکی دو نفر در سند این نوادر و جعفریات وجود دارد. آن یکی دو نفر هم مال قرن دو و سه هستند. اگر مشکلی داشته باشد مشکل مال قرن دو و سه هست. که ما عرض کردیم اگر بتواند آن متن ها به همان دوران ها رسیده شود، آن کافی است. ولو روایت شما می گوییم که روایت ضعیف السند هم باشد، نشانگر این است که در آن دروه تعبیرات این شکلی به کار می رفته است.

سؤال:..

استاد: گفتم ذنب ذاتی. یعنی آنکه ذاتا ذنب هست، که البته این خطاها علتی هم که می گوید فاغفر حالی، چون خطا گاهی اوقات از ترک تحفظ است. این جور نیست که خطایی که از انسان سر بزند حتما خطایی هست که معذوب باشد انسان. ممکن است خطایی از انسان سر بزند به دلیل اینکه آدم سهل انگاری کرده است و اینها معذور نباشد. در نهج البلاغه، در عهد نامه مالک اشتر، تعبیری دارد که در تحف افعقول هم این نقل شده است. فانهما صنفان، می گوید به مردم توجه کن و امثال اینها،

فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا «4» نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ يَفْرُطُ مِنْهُمُ الزَّلَلُ «5» وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ وَ تُؤْتَى عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَ الْخَطَاء

انسان های عادی هستند. اشتباه از آنها سر می زند. بیماری از آنها سر می زند. بر دست هایشان بر عمد و خطا چیزهایی سر می زند یعنی خطا اشتباهات و گناهانی از آنها سر می زند خب این هم انسان عادی هستند دیگر. این جور نیست که فرشته باشند و امثال اینها. این هم ناظر به همین است که عمد و خطا مال گناه و امثال اینها است

سؤآل: کتب عامه دقیقا همین تعبیر عمد الصبی و خطأٌ،.. دقیقا هم در همین فضای باب جنایات است. یک نکته ای که هست این است که بعضی جاها به جای عمد الصبی خطأٌ جنایه الصبی خطأٌ به کار برده شده است. یعنی خیلی واضح می کند این خیلی استظهار ما را خیلی....

پاسخ: بله آن هم باشد من آن موارد را می بینم و اگر دوستان هم به من بدهند استفاده می کنیم و در درس هم استفاده می کنیم از آن.

خب این هم این مطلب. حالا آن مطلبی که شما می گویید من بعدا ببینم ممکن است که بعدا تقریب فنی اش را هم عرض کنم. یک تقریب فنی دارد که باید ببینم تا بعد عرض کنم.

خب نتیجه بحثی که می خواهم عرض کنم این است که اگر ابتدائا ما بودیم و فقط عمد الصبی و خطأه واحد را در نظر می گرفتیم، اولا عمومیت نداشت به خاطر همین مطلبی که عرض کردیم که عمد و خطا مخصوص عمل محذور است. به معاملات و امثال اینها ارتباطی ندارد. از آن جهت هم که بگذریم، روی قرائنی که در بعضی از این وجوه بود و ما پذیرفتیم، مجموعا ما باید بگوییم که آدم ممطمئن می شود که مخصوص باب جنایات است یا لااقل اطلاق روایات در مورد غیر باب جنایات قابل اثبات نیست پس این رویت قابل تمسک نیست در بحث هایی که مربوط به غیر باب جنایات باشد. خب این تمام.

یک نکته ای در مورد این روایات الآن عرض کنم. در یکی از روایات بحث ما غیاث بن کلوب بود. ما در مورد غیاث بن کلوب، در مورد مذهبش، صحبتی نکرده بودیم فقط وثاقتش را صحبت کرده بودیم. غیاث بن کلوب مرحوم شیخ طوسی در عدّه جزو عامی هایی ذکر کرده است که این اصحاب به روایت هایش عمل کرده اند که ما می گفتیم که از این استفاده می شده است که غیاث بن کلوب ثقه است. ولی اصل اینکه واقعا عامی است یا عامی نیست، این مطلب را خب نجاشی آن را ذکر کرده است و هیچ صحبتی از مذهبش نکرده است. شیخ طوسی در فهرست هم اسم این را آورده است و هیچ به عنوان عامی بودن ذکر نکرده است. خب ممکن است با توجه به این عبارت نجاشی و شیخ طوسی بگوییم که از این استفاده می شود که عامی نبوده است. چون شیخ طوسی در مقدمه فهرستش اشاره کرده است که من هر کسی را که ذکر می کنم، باید ذکر کنم که آیا مذهب این درست است یا فاسد است امثال اینها. و عدم ذکر مذهب فاسد، دلیل بر این است که آن مذهب صحیح داشته است. خب این عبارتی که در مقدمه فهرست است. نجاشی هم در آغاز جلد دوم رجالش، عنوانی که در کتاب ذکر می کنم، می گوید که من فهرست اسماء مصنف شیعه و امثال اینها، و ما قیل فی کل رجل منهم من ذمٍّ أو مدح. دو تا تعبیر آنجا دارد. این دو تعبیر به درد بحث ما می خورد. یکی تعبیر منازلهم دارد. منزلت های راویان را، ما منزلت های راویان ممکن است بگوییم که یک مفهوم عامی است و مذهبشان را هم استفاده می شود. فقط منزلت به منزلت های اجتماعی و وثاقت و عدم وثاقت و اینها بر نمی گردد. یک مفهوم عامی است. یکی هم و ما قیل فی کل رجلٍ من مدحٍ أو ذم. فساد مذهب هم یکی از مهمترین مذمت هایی است که در مورد راویان وجود دارد. بنابراین ما از این عبارت ها استفاده کنیم که غیاث بن کلوب امامی بوده است. حالا شما نگویید که چرا به عنوان خود فهرست استدلال نمی کنید؟ چون فهرست، فهرست و اسماء مصنف شیعه است. چرا به این تمسک نمی کنید؟ یا نجاشی فهرست را مصنف شیعه است. پاسخ مطلب این است که کلمه شیعه، یک ظاهرا مراد امامی بودن از آن در نمی آید. از تتبع در فهرست شیخ و رجال نجاشی به دست می آید که ایشان موضوع فهرست شیخ و رجال نجاشی، خصوص امامی نیست. موضوعش اصحابنا است. اصحابنا، یک مفهومی هست که از امامی مذهب موسع تر است. زیدیه داخل در اصحابنا نیست ولی فطحیه و واقفیه داخل اسماءنا هست. و این عرض کنم مثلا رجال نجاشی، جایی که زیدیه را آورده است عذر خواهی می کند که چرا من، ابن عقده که زیدیه بوده است عذر خواهی می کند که من علت اینکه این را آورده ام چون با امامی ها خیلی مشهور بود و الا کأنه داخل در موضوع کتاب نبوده است. با این حال من آورده ام آن را. به خاطر اینکه با شیعه ها خیلی مربوط بوده است آورده ام. یک نوع استترادی این را آورده ام به خاطر مربوط بودن زیادی که با شیعه داشته است. اما در مورد واقفه و فطحیه و امثال اینها چیز نیست. البته از آن تعبیر شاید نفی عامی بودن به یک معنا استفاده شود ولی آن که ما بیشتر می خواهیم اثبات کنیم، اثبات امامی بودن. یک مقداری بالاتر. اینکه تعبیر شیعه را خیلی من رویش تکیه نکردم، به آن عبارت مقدمه فهرست شیخ یا عبارت آغاز جلد دوم رجال نجاشی توجه که کردم به خاطر همین که بتوانیم امامی بودن آن را اثبات کنیم. حالا این را ملاحظه فرمایید که آیا این استدلال تام هست یا نیست، این را انشاءالله فردا که

سؤال:..

پاسخ: مدعا این است که چون بنا نجاشی این بوده است که غیر امامی را ذکر کند مذهبش را، پس کسی که در نجاشی ذکر شده است و فساد مذهبش ذکر نشده است یعنی امامی مذهب. امامی دوازده امامی. نه فقط نفی عامی بودن، صحیح المذهب بودن هم از این عبارت استفاده کنیم. بنابراین بگوییم که نجاشی، در واقع شهادت به امامی بودن غیاث بن کلوب می دهد و شیخ طوسی هم در فهرست شهادت به امامی بودن او می دهد. بنابراین، اینها را معارض قرار دهیم با شهادت شیخ در عدّه. و حالا اولا آیا اصل این استدلال صحیح هست یا نیست، نتیجه این تعارض چه می شود؟ نتیجه این تعارض آیا این می شود که ما حکم به امامی بودنش کنیم یا بگوییم که مشکوک است و امثال اینها. حالا این چیزی هست که انشاء الله پس فردا در خدمت دوستان هستیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

و بعد می رویم در روایت بعدی که روایت ابی البختری هست. این روایت بحثش تمام است.